

وحید کاظم زاده قاضی جهانی

در خلال سالهای 1320 و 1321 خبر کشفیات انشتین غوغایی در جهان انداخته بود. کارشناسان معتقد بودند که اگر متفقین جنگ را تمام نکنند، آلمان به وسیله بمب اتمی، مقاومت آنها را درهم خواهد شکست. همه جا صحبت از این سلاح بسیار وحشت آفرین بود. جهان هر لحظه منتظر وقوع حادثه ای جهنمی بود. جنگ با پیروزی متفقین به پایان رسید. خوشبختانه، هیچ یک از طرفین جنگ نتوانستند از بمب اتمی استفاده بکنند.

آلبرت انشتین در سال 1879 میلادی در شهر اولم آلمان متولد شد. تحصیلات خود را در مونیخ و آراو سویس به پایان برد. او در همانسال که فرضیه نسبیت را طرح کرد (1905) از تابعیت آلمان رو گرداند و به تابعیت سویس درآمد.

سال 1905 برای انشتین 26 ساله سال انتشار دو اثر مهم دیگر در علم فیزیک است که نظریه «کوانتوم» او باعث شد در 1921 جایزه نوبل فیزیک را در 42 سالگی ببرد و نیز مقاله محاسبه انرژی اتمی را که «به معادله انشتین» معروف است در همین سال منتشر ساخت. انشتین در فاصله سالهای 1905 تا 1933 در دانشگاه های آلمان و سویس درس میداد و برای سخنرانی به ممالک اروپایی سفر میکرد او در 1914 بار دیگر به تابعیت وطن اولش آلمان درآمد و استاد فیزیک دانشگاه برلین شد. او تا سال 1933 در آلمان زندگی میکرد و در سفر انگلستان و امریکا بود که نازیها او را به دلیل دینش از کار برکنار کردند آلبرت انشتین، یک آلمانی یهودی بود. در آن سالها وقتی که اخبار مربوط به کوره های آدام سوزی یهودیان توسط نازی ها منتشر گردید، جنایتی که هیچ ملت متمدنی بدان دست نمی یازد. انشتین این جنایت را تحمل نکرد و در سال 1940 میلادی برابر 1319 شمسی از آلمان فرار کرد و ناگزیر دعوت دانشگاه پرینستون را پذیرفت و به تابعیت امریکا درآمد.

انیشتین اولین کسی بود که امریکا را از خطر اتمی شدن احتمالی آلمان آگاه کرد و امریکا را تشویق کرد تا به تحقیقات اتمی خود و شکافتن اتم ادامه دهد. او در سال 1939 در نامه به روزولت نوشت:

« آقای رئیس جمهور اگر امریکا موضوع اتمی شدن آلمان را جدی نگیرد بشریت با فاجعه غیر قابل جبران رو برو خواهد شد.»

این نامه باعث شد که امریکایی ها کارخانه های آب سنگین آلمان را که در آلمان، نروژ و دنمارک برپا بود شناسایی و با بمب هواپیماهایشان منهدم نمایند و به موازات این کار به تحقیقات اتمی خود ادامه دهند. این تحقیقات منجر به تولید اولین بمب اتمی جهان توسط امریکا شد و امریکایی ها با تجربه بمب اتمی روی دو شهر هیروشیما و ناگازاکی فاجعه معروف به هیروشیما را آفریدند.

در سالهای 1325 و 1326 شمسی بار دیگر خطر بمب اتم زبازرد مردم جهان شد. بشریت نگران از پیامدهای این اسلحه مرگبار، آرامش موقت خود را از دست دادند. اگر یکی دیگر از دولت های متخاصم از این اسلحه استفاده بکند، فاتحه دنیا خوانده خواهد شد. هیچ ذی روحی در روی زمین باقی نخواهد ماند. قرن ها طول خواهد کشید تا حیوانی تک سلولی به وجود آید و قرن ها زمان لازم خواهد بود تا زمین به

حالت اولیه برگردد. این ها صحبت های روزمره مردم جهان بود. در چنین فضایی چه کسی قادر بود از این فاجعه عظیم جلوگیری کند. اکثریت مردم دست به دعا بودند. عده ای می گفتند که خداوند در قرآن خبر داده است که کوه ها مثل پنبه نافته خواهد شد. آیا این مردم می توانستند افکار و حرف دلشان را انیشتینی که در محاصره جهان خواران بود، برسانند؟ پس چه باید کرد؟ چگونه می توان این نابغه علم را متوجه اوضاع وخیم و شرایط روحی نامساعد بشر نمود؟

در سال 1326 شمسی جمعی از اساتید و دانشجویان تهران ، دست به دامن استاد شهریار می شوند ، موضوع را کاملاً شرح می دهند، نگرانی و وحشت مردم جهان را با او در میان می گذارند و یادآوری می کنند که تنها شهریار ، نابغه شعر و ادب مشرق زمین می تواند، انیشتین آن نابغه ریاضی و فیزیک مغرب زمین را متاثر بکند.

خود استاد شهریار می فرمودند:

« چنان منقلب شدم که گویی بمب اتم کره زمین را به کلی نابود کرد و پودر آن در فضای بیکران پخش شد. از جسم خاکی رهیدم . در عالمی اعلا به درگاه خداوند متوسل شدم : خدایا کمکم کن. پروردگارا، قدرتی می خواهم که دل آن سلطان ریاضی را نرم کنم. اکنون که من مامور این امر مهم شده ام ، شرمنده ام مکردان.»

آری، شهریار ادب شرق، توفیق الهی را کسب می کند و همان شب ، شعر « پیام به انشتین» آفریده می شود. این شعر به قدری روان و منسجم و صمیمی و موثر، خلق می شود که گمان نمی رفت هیچ سنگدلی را یارای مقاومت در برابرش باشد.

بلافاصله این شعر به زبان های انگلیسی ، آلمانی ، فرانسه و روسی ترجمه می گردد. عده ای به سرپرستی دخترش خانم [مریم یا شهرزاد] بهجت مامور می شوند که شعر را به انیشتین برسانند. از مدیر دفترش در اقامتگاهش وقت می گیرند، روز موعود فرا میرسد. ترجمه فصیح انگلیسی شعر را در اقامتگاه انیشتین، برایش می خوانند. آنچنانکه حاضران نقل کرده اند آن بزرگمرد عالم دانش ، دو بار از جای خود برمی خیزد. دو دستش را بر صورتش می نهد و می فشارد. قطرات اشک بر شیشه عینکش نمایان می شود. با چهره ای اندوهگین یکباره ، با صدایی بلند فریاد می زند: « به دادم برسید » بعد سکوت می کند و صورتش را در میان دو دستش می گیرد و غرق در بحر تفکر می گردد. سکوت غم انگیزی فضای اقامتگاهش را پر می کند. دقایقی بعد ، می خواهد که شعر بار دیگر خوانده شود. این بار پس از شنیدن آن به خارج از اتاقش می رود و با وضعیتی مغموم در باغ مخصوص اش قدم می زند. گویا تا آخر عمر هم همیشه غمگین بوده است.

پس از ارسال این پیام از سوی شهریار به انیشتین ، وی ناگهان متوجه غولی که از شیشه بیرون آورده بود شد. پس از پایان جنگ پدر بمب اتم مبدل به یک مبارز طراز اول برای جلوگیری از توسعه و تولید سلاح اتمی شد و به اتفاق برتراندراسل فیلسوف معروف انگلیسی نهضت ضد جنگ و محدودیت استفاده از سلاح اتمی را براه انداخت. این کار درست مقارن با حمله صلح اتحاد جماهیر شوروی به رهبری استالین بود که هنوز به سلاح اتمی دست نیافته بود. به این جهت در امریکا انشتین مورد تعقیب و پیگیری کمیسیون واقع شد که به رهبری سناتور « مک کارتی » برای مبارزه با کمونیزم فعالیت داشت. این کمیسیون که در آن سالها کار اصلی اش پرونده سازی و تشکیل محاکماتی برای بازجویی از روشنفکران بود، او را به جاسوسی و داشتن افکار کمونیستی ساخت اما طبعاً با برنده جایزه نوبل و پدر تئوریهای پیشرفته فیزیک کاری نمی توانست کرد. خود

اینشتین گاه به طنز میگفت: « خوش حالم زرم از فیزیک چیزی سرش نمی شود و گرنه سرنوشت « جولوس » و « اتل » در انتظار ما هم بود ». و اشاره او به محاکمه معروف « جولوس و اتل روزنبرگ » دو دانشمند فیزیک امریکایی بود که طی محاکمه محکوم به اعدام شدند و « البر کامو » نمایشنامه « روزنبرگ ها نباید بمیرند » را در دفاع از آنان نوشت. اینشتین که یک یهودی بود، در آغاز از تمام مواضع صهیونیستی دفاع می کرد، اما هنگامیکه اسرائیلی ها با خشونت به تصرف سرزمین های فلسطینی پرداختند او به یکی از منتقدان بزرگ شیوه های تروریستی آن سال های « مناخیم بیگین » تبدیل شد و در مقاله ای در روزنامه نیویورک تایمز آنها را محکوم ساخت.

با اینهمه بعد از تشکیل دولت اسرائیل و پس از مرگ نخستین رئیس جمهور این کشور « ایروایزمن » در سال 1952 به او پیشنهاد شد که ریاست جمهوری اسرائیل را بپذیرد و فیزیک دان فیلسوف این پیشنهاد را رد کرد.

اینشتین از 1946 به این طرف یعنی نه سال اخیر عمر خود را به عنوان یک مبارز صلح دوست و طرفدار آزادی انسان سپری کرد و شگفت آنکه مخالفانش در برابر حرفهای انسان دوستانه و مبارزات صلح جویانه وی را همواره « بچه پیرمو فرفری » می خواندند و معتقد بودند که این موجود استثنایی همچنان در سالهای کودکی به سر می برد و هنوز به عقل نرسیده است. دلیل بزرگی که آنها برای استدلال خود در حق این « پیر کودک » می آورند این بود که او پس از آنکه سالها در دامن سرمایه داری بزرگ شده و پرورش یافته بود از پول و مال دنیا نه چیزی داشت نه چیزی می فهمید. همسرش از ترس و لخرچی های او هنگام خروج از خانه به وی پول توجیبی میداد و ای بسا که در بازگشت متوجه می شد که او همان پول مختصر را به سائلی در سر راه داده یا برای یک دسته از بچه ها بستنی خریده است و با آنها بستنی خورده و خندیده است. اینشتین در سال 1955 در شهر برینستون در مرکز دانشگاهی که پس از مهاجرت در امریکا در آن مشغول به کار شده بود درگذشت.

متن ارسالی استاد شهریار به اینشتین:

پیام به اینشتین

انشتن [اینشتین] یک سلام ناشناس البته می بخشی ،

دوان در سایه روشن های یک مهتاب خلیایی

نسیم شرق می آید، شکنج طره ها افشان

فشرده زیر بازو شاخه های نرگش [نرگس] و مریم

از آن هایی که در سعیدیه شیراز می رویند

زچین و موج دریاها و پیچ و تاب جنگل ها

دوان می آید و صبح سحر خواهد به سر کوید

در خلوت سرای قصر سلطان ریاضی را،
درون کاخ استغنا، فراز تخت اندیشه
سر از زانوی استغراق خود بردار
به این مهمان که بی هنگام و ناخوانده است، دربگشا
اجازت ده که با دست لطیف خویش بنوازد،
به نرمی چین پیشانی افکار بلندت را
به آن ابریشم اندیشه هایت شانه خواهد زد.
نبوغ شعر مشرق نیز با آیین درویشی
به کف جام شرابی از سبوی حافظ و خیام
به دنبال نسیم از در رسیده می زند زانو
که بوسد دست پیر حکمت دانای مغرب را
انشتن آفرین بر تو ،
خلاء با سرعت نوری که داری ، در نوردیدی
زمان در جاودان پی شد، مکان در لامکان طی شد
حیات جاودان کز درک بیرون بود پیدا شد
بهشت روح علوی هم که دین می گفت، [می گفت] جز
این نیست
تو با هم آشتی دادی جهان دین و دانش را
انشتن ناز شست تو!
نشان دادی که جرم و جسم چیزی جز انرژی نیست
اتم تا می شکافد جزو جمع عالم بالاست
به چشم موشکاف اها [اهل] عرفان و تصوّف نیز
جهان ما حباب روی چین آب را ماند

من ناخوانده دفتر هم که طفل مکتب عشقم،
جهان جسم ، موجی از جهان روح می دانم
اصالت نیست در مادّه.

انشتن صد هزار احسن و لیکن صد هزار افسوس
حریف از کشف و الهام تو دارد بمب میسازد
انشتن ارزدهای جنگ!
جهنم کام وحشتناک خود را باز خواهد کرد
دگر پیمانۀ عمر جهان لبریز خواهد شد
دگر عشق و محبت از طبیعت قهر خواهد کرد
چه می گویم؟

مگر مهرو وفا محکوم اضمحلال خواهد بود؟
مگر آه سحرخیزان سوی گردون نخواهد شد؟
مگر یک مادر از دل «وای فرزندم» نخواهد گفت؟
انشتن بغض دارم در گلو دستم به دامانت
نبوغ خود به کام التیام زخم انسان کن
سر این ناجوانمردان سنگین دل به راه آور
نژاد و کیش و ملیت یکی کن ای بزرگ استاد
زمین، یک پایتخت امپراطوریّ وجدان کن
تفوق در جهان قائل مشو جز علم و تقوا را
انشتن نامی از ایران ویران هم شنیدستی؟
حکیم، محترم می دار مهد ابن سینا را
به این وحشی تمدن گوشزد کن حرمت ما را.
انشتن پا فراتر نه جهان عقل هم طی کن

کنار هم بین موسی و عیسی و محمد را
کلید عشق را بردار و حلّ این معما کن
و گر شد از زبان علم این قفل کهن واکن.
انشتن بازهم بالا
خدا را نیز پیداکن.

منبع : مرکز تعلیمات دینی واشنگتن